

رسد و انتشار یابد. کتاب زمینه جامعه شناسی نیز اگر از جهاتی چند اصلاح شود بی تردید بهترین اثری خواهد بود که نه فقط دانشجویان جامعه شناس را به کار می آید، بلکه برعکس مردم طالب اطلاع در زمینه جامعه شناسی که رغبتی نیز به بحث های بفرنج و درهم و دشوار نظری و مجادله میان مکتب های مختلف قدیم و جدید جامعه شناسی ندارند و بیشتر خواستار توصیف واقعیات و وقایع اجتماعی هستند تا تجزیه و تحلیل عمیق و توجیه و تبیین و شرح و تفصیل قوانین آنها، آینه ای صاف و ساده عرضه می دارد و از این بابت ، باید بحق سپاسدار مترجم کاردان نیکوگفتار بود .



## لسان التزیل (زبان قرآن)

تألیف قرن چهارم یا پنجم هجری به انضمام فرهنگ لغات - به اهتمام دکتر مهدی محقق - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران ۱۳۴۴ و زیری ۳۷+۳۹۲ صفحه ، ۳۲ تومان

محمد رضا شیبی  
کد کنی

چنانکه از نام کتاب پیداست ، فرهنگی است از مفردات و بعضی ترکیبات و جمله های قرآن کریم که احتمالاً در قرن چهارم و یا قرن پنجم تألیف شده است و نام مؤلف آن شناخته نیست . کتاب مانند همه کتابهای فارسی قرن چهارم و پنجم قابل توجه و سرشار از فواید لغوی و دستوری است و یکی از غنی ترین مواد فرهنگ جامع زبان فارسی است ، که سرانجام باید روزی فراهم آید . مصحح محترم در پایان کتاب فهرستی از بعضی لغات نادر کتاب آورده اند که بسیار بجاست و کاش فرهنگی از مجموعه کلمات فارسی با معادل عربی آنها داده می شد چنانکه از کلمات عربی و برابر فارسی آنها چنین لغت نامه ای در پایان کتاب آمده است . فایده این کار حداقل این بود که اگر معنی دقیق کلمه ای مشتبه شود بتوانیم با رجوع به معادل عربی آن ، معنی دقیق کلمه را تعیین کنیم .

یادآوری چند نمونه از واژه های نادر کتاب شاید برای خوانندگان لازم باشد : در ترجمه الزعم گوید : گفتن بر همانا (ص ۵۹) و همانا به معنی خیال و گمان است که گویا از فرهنگها فوت شده ، در مقدمه الادب ، زمخشری گوید : خیال : همانا ، کالبد در اندیشه مردم ، تن که به خواب بیند ۱ و در استعمالات رایج زبان از قدیمترین روزگار ، تا دوره اخیر «همانا» همیشه اادات بشمار می رفته و یا نوعی اسم فعل ، چنانکه در لغت فرس گوید : «همانا پنداری بود ، چنانکه خسروانی گوید :

۱- مقدمه الادب ، بیشر و ادب زمخشری ، گرد آورده و آراسته و پیراسته سید محمد کاظم امام ، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۲ ص ۱۷۰

دلت همانا زنگار معصیت دارد

به آب توبه خالص بشویش از عصیان<sup>۱</sup>

ولی از عبارات لسان التنزیل و زمخشری دانسته می‌شود که این کلمه به معنی اسمی هم به کار می‌رفته است. در ترجمه تفسیر طبری هم به معنایی در همین حدود استعمال شده و آقای ینمائی در برابر آن علامت استفهام گذاشته‌اند. در ترجمه: «اعمالهم کسر اب بقیعة» آمده است: «کارهای ایشان چون بهمانا باشد به بیابانی.» و در نسخه دیگر: «کارهای ایشان چون همانای باشد به بیابان.»<sup>۲</sup>  
در برابر «لقب» باژنامه آمده (ص ۷۶) که در مقدمه الادب هم در ذیل حد گوید: «شناس هر چیز، باژنامه هر چیز»<sup>۳</sup>

در ذیل «رَبَّه» گوید: «مانند کرده شد، یعنی مانند اک عیسی - علیه السلام بریاران ایشان انداخته شد» که به معنی شبیه و شباهت است و کلمه‌ای است زیبا، و در هدایة المتعلمین فی الطب از کتابهای قرن چهارم نیز به همین معنی استعمال شده است: «وعلته مرمضه را ناماننداک بود.»<sup>۴</sup>

گاهی در برابر کلمات عربی، ترکیبات زیبایی به کار برده است: «نهفت نیازی نمودن» در برابر تعفف ص ۲۱۳ و در ترجمه «ظلاً ظلیلاً» گوید: «سایه سایه ناک» ص ۱۹۳

مصحح درباره فواید دستوری کتاب در مقدمه بحثی کرده‌اند، که چند نکته دیگر هم قابل یادآوری است:

۱ - مطابقت صفت و موصوف: در ترجمه خیرات حسان گوید: «خوش خویانی نیکورویان» ص ۶۹

۲ - استعمال الف اشباع یا اطلاق در شرک در جای دیگر به نظر نویسنده این سطور نرسیده است: «پنهان شوند پس یگدیگرا» ص ۱۱۹ که ممکن نیست بگوئیم یگدیگرا بوده و یک «را» حذف شده است. و این الف هیچ معنای خاصی رانمی‌رساند مانند الف در این شعر منوچهری:

فرودین آمد و آورد گل و یاسمن  
باغ همچون تبت و راغ به سان عدنا<sup>۵</sup>  
که البته در شعر قدیم رواج بسیاری داشته است و غیر از الفی است که برای تأکید معنی امر، رایج بوده است چنانکه در همین کتاب در صفحات ۱۱۶ و ۱۲۲

۱ - لغت فرس اسدی، چاپ مرحوم عباس اقبال، تهران ۱۳۱۹

۲ - ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح حبیب ینمائی، ج پنجم، ص ۱۱۸

۳ - مقدمه الادب همان جلد ص ۴۸۴

۴ - هدایة المتعلمین فی الطب، ابوبکر اخوینی بخارائی، به تصحیح دکتر جلال متینی

انتشارات دانشگاه مشهد، ص ۱۵۳

۵ - دیوان منوچهری، به تصحیح محمد دبیرسیاقی تهران ۱۳۲۶ ص ۲

۲۴ و ۲۱۲ و ۲۱۳ دیده می‌شود، ولی آقای دکتر محقق آنرا مفید معنی امر دانسته‌اند و حال آنکه مؤکد معنی امری است چرا که «پرسند» خود معنی امری دارد اگرچه اصطلاحاً مضارع التزامی خوانده می‌شود.

۳- استعمال اسم مصدر با متمم مصدری مثل بیدادی کردن (ص ۴۷) و حال آنکه بیدادی خود مفید این معنی هست چنانکه در شعر فخرالدین گرانگانی آمده :

ببخشاید همی بر بندگانت      به بیدادی همی سوزد جهانت  
و در شعر ناصر خسرو :

برده این چرخ جفا پیشه به بیدادی

از دلش راحت و از تنش تن آسانی<sup>۲</sup>

و قابل توجه اینکه مصدر مرکب فارسی و عربی با متمم مصدری «کردن» به کار رفته ، در ترجمه الاصلح والتصالح گوید :

« بایگدیگر صلح افکندن کردن . » ص ۱۹۶

شیوه ترجمه در این کتاب دقیق و قابل اطمینان است و از آنجا که مؤلف مانند دیگر مترجمان قرآن - احساس مسئولیت دینی می کرده است در انتخاب کلمات فارسی ، دقیق و هوشیار است و کتاب او گنجینه‌ای است از واژه‌های فارسی سره و جز در موارد خاصی که کلمه‌ای فارسی نیافته ، در دیگر موارد همه کلمات فارسی است. البته در مواردی هم معادل عربی کلمات را داده است با اینکه فارسی آنها رایج بوده است .

مصحح کتاب ، در پایان بحثی که درباره کیفیت ترجمه لغات در این کتاب کرده است از چند لغت یاد می‌کند که به صورت مجهول باقی مانده و می‌نویسد :

« چند کلمه‌ای در لسان‌التنزیل است که معنی آن به وسیله فرهنگهای لغت به دست نمی‌آید و اگر تصحیف و تحریفی به وسیله نساخ در آنها پدید نیامده باشد محتمل است که مربوط به لهجه محلی مؤلف باشد و یا اینکه از لغاتی است که معنی آنها نسبتاً منسفا گردیده است . این کلمات عبارت است از :

ایج : العرش ؛ بلند بر آوردن بنا و ایچرز (ص ۱۴۶)

پیچ : روی‌های ایشان را چون پیچ شتر یا سم ستور کنیم (ص ۱۹۳)

برافرو : خلاف (ص ۱۱۲)

برشافیدن : ان عثر ، اگر برشافیده شود ص ۱۹۰

۱- ویس و رامین ، فخرالدین اسعد گرانگانی به تصحیح دکتر محمد جعفر محبوب ص ۲۰۳  
۲- پانزده قصیده ناصر خسرو به کوشش دکتر مهدی محقق ص ۴۲، ولی در دیوان «جفا پیشه بیدادی» است . رك : دیوان ناصر خسرو از روی چاپ برلن تهران ۱۳۲۹ ص ۴۲۹

بسوژ : الاحفاء ص ۸۰ و بشوزکننده : غراماً ص ۱۱۵ و بشوزکردن : الحافاً، بی‌زمانی : الاستیناس ص ۱۰۳ درازخشدن : الاقشعرار ص ۹۰  
در مورد چند لغت از این لغات که در نظرایشان مجهول مانده این نکات را در اینجا یادآوری می‌کند شاید بقیه آنها هم با توجه استادان و آشنایان به‌منتهای قدیمی ادب فارسی حل شود :

ایچ : که در برابر العرش آمده در مقدمه الادب زمخشری هم مضبوط است چنانکه گوید: عریشه و جمع عریش چفته رز ، فرك و ایچ<sup>۱</sup> ، و چفته رز که به صورت چفته هم در السامی فی الاسامی میدانی آمده<sup>۲</sup> به معنی داربست انگور است که در خراسان امروز هم به صورت چفت به کار می‌رود . این لغت را مصحح مقدمه الادب «وایچ» خوانده یعنی واو عطف را هم جزء کلمه دانسته و در فهرست آخر کتاب در حرف «واو» آورده است .

برشافیدن: در ترجمه ان عشر ص ۱۹۰ : در معارف بهاء ولدشافیدن استعمال شده به معنایی در همین حدود : «دروقت ذکر خفته بودم از خشکی دماغ می‌اندیشیدم، رنجم زیادت می‌شد چنانکه کسی به پای خود می‌رود تا به نزد شیری یا پلنگی ، اکنون اندیشه را رها نباید کرد تا یاوه نرود و ناگاه بسر دردی نرسد و روی دردی را نبیند . گویی درد و رنج در مواضع خود نشسته‌اندی و آدمی به سبب کنج کاوی و تمیز و نظرات راه قطع می‌کند و بر آن درد می‌شافد ، پس درد و رنج آن آمد که وی را می‌بینی و می‌شناسی»<sup>۳</sup> .

استاد فروزانفر در تعلیقات کتاب معارف مرقوم فرموده‌اند که : «این لغت در فرهنگها نیست و به قرینه عبارت معنی «می‌افتد و می‌چسبد» از آن مستفاد می‌شود»<sup>۴</sup> اما با توجه به عبارت لسان التنزیل و توضیحی که در متن معارف در پی این کلمه آمده می‌توان گفت : که به معنی دانسته شدن و شناخته شدن است .

بی‌زمانی: در ترجمه «استیناس» به کار رفته . به‌طور قطع این کلمه صحیح است و جای تردید نیست، اما از لغات بسیار کهنه و فراموش شده است، تنها يك جا نگارنده این سطور در ترجمه تفسیر طبری به این لغت برخورد کرده است، و آن هم در يك نسخه از چند نسخه مورد استفاده آقای یغمائی . ایشان این نسخه را در پای صفحه نقل کرده و در برابر کلمه بی‌زمانی علامت استفهام گذاشته‌اند . در لسان التنزیل می‌گوید: ولما ستانسنین و نه بی‌زمانی جویندگان . والاستیناس بی‌زمانی جستن و دستوری خواستن ص ۱۰۳، و در ترجمه تفسیر طبری گوید : و نه بی‌زمانی جویندگان به

۱- مقدمه الادب زمخشری همان چاپ ، ج اول ص ۱۱۰

۲- السامی فی الاسامی میدانی ، طبع ایران الباب الخامس فی الاشجار

۳- معارف بهاء ولد، به تصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر، از انتشارات وزارت فرهنگ

ج چهارم ص ۱۲۹

۴- همان کتاب ، ص ۳۱۲

سخن<sup>۱</sup>. آقای دکتر محقق حدس زده اند که جزء دوم آن کلمه پژمان باشد و می توان گفت با پزمان که امروز در لهجهٔ بخارایی رایج است بی تناسبی نیست مثلاً می گویند: برادرم به پزمان شدید؛ یعنی برای برادرم دلم تنگ شده<sup>۲</sup>

چون نسخهٔ کتاب منحصر بفرد است آقای دکتر محقق در کار تصحیح با مشکلاتی روبرو بوده اند و تصرفاتی هم در متن کتاب کرده اند که برای نمونه مواردی را یاد آور می شویم: درس ۳۰ در اصل بوده است: « الجنون والجنه: دیوانه شدن » و ایشان الجنه را به الجن تصحیح کرده اند در صورتی که همان متن کتاب درست بوده است، در کتب لغت هم می گویند: الجنه ایضاً الجنون<sup>۳</sup>.

در صفحهٔ ۱۵۸ در ترجمه: « اذهبوا بقمیصی » متن کتاب چنین بوده است: « بپرید پیراهن من » و ایشان چنین تصحیح کرده اند: بپرید پیراهن من [را]، و هیچ احتیاجی به چنین تصحیحی نبوده است. بخصوص بعد از کلمهٔ « من » که هر گز در ادب فارسی « من را » استعمال نشده است و عجیبتر اینکه در تفسیرهای همزمان به این کتاب هم این آیه به همین صورت ترجمه شده است. مثلاً در کشف الاسرار میبیدی آمده: بپرید این پیراهن من<sup>۴</sup>. و در ترجمهٔ تفسیر طبری آمده: بپرید پیراهن من این<sup>۵</sup> ( بدون « را » ) .

یکی دیگر از تصرفات آقای دکتر محقق در متن کتاب تصرفی است که در یکی از شکل‌های استعمال ماضی در سوم شخص جمع کرده اند. در بسیاری از کتب قدیم این نوع استعمال وجود داشته و حفظ آن بسیار لازم است تا قاعدهٔ کلی آن در تاریخ زبان فارسی مطرح شود، و ایشان به گمان اینکه این نوع استعمال غلط است آن را تصحیح و اصلاح کرده اند. از جمله درس ۵۸ در ترجمهٔ « یسن »: نومید شدن را به نومید شدند اصلاح کرده اند و درس ۶۰ در ترجمهٔ حملوا التوریه ثم لم یحملوها: « داده شدن توریه یعنی فرموده شدن به عمل به توریه » و ایشان به: « داده شدند و فرموده شدند » اصلاح و تصحیح کرده اند. همچنین درس ۶۲ در ترجمهٔ « شاقوا: خلاف کردن » به خلاف کردند تصحیح شده و در صفحات ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲ و ۹۳... هم این نوع استعمال که به نظر ایشان غلط می نموده است به صورتی که ملاحظه شد تصحیح شده است. اما برای آشنایان به منتهای قدیمی زبان فارسی این نوع استعمال چندان

۱- ترجمهٔ تفسیر طبری، ج پنجم ص ۱۴۳۱

۲- یادداشتی دربارهٔ لهجهٔ بخارائی، از دکتر احمد علی رجائی، انتشارات دانشگاه مشهد

۱۳۴۲ ص ۳۴۴

۳- المنجد در مادهٔ جن

۴- کشف الاسرار میبیدی، به سببی و اهتمام علی امیر حکمت ج پنجم ص ۱۳۲

۵- ترجمهٔ تفسیر طبری ج سوم ص ۷۵۶

ناماً نوس نیست و در اینجا برای نمونه تنها از يك كتاب يعنى طبقات الصوفيه ، شواهدی می آوریم . البته مدعی نیستیم که فقط همین موارد در آن کتاب استعمال شده است . چه بسا که بیشتر از این باشد و من در ضمن مطالعه توجه نکرده باشم :

« وقتی قومی آمده بودند از یمن ، قرآن می شنیدند و می گریستند » ص ۴۶

## طبقات ۱

« و اصل او از بلخ بود . بیرون کردن او را از بلخ بی گناه » ص ۲۵۲ طبقات .  
 « پرسیدن از وی از حقیقت توحید . گفت . . . » ص ۲۳۵ همان کتاب و موارد بسیار دیگر در صفحات ۲۹۳ و ۳۸۴ و ۴۹۲ و ۵۶۷ و ۵۵۴

در تمام این موارد نسخه اصل و گاه چند نسخه ، همه به همین صورت است ولی در حاشیه یا متن گاهی به صورت معمول در آمده است و آقای عبدالحی حبیبی دانشمند افغانی مصحح کتاب طبقات الصوفیه به دو مثال اخیر اشارت کرده و یاد آور شده اند که استعمال مصدر به جای فعل - که در این کتاب مکرر و گاهی در هر سه نسخه هم موجود است - تصرف کاتب نمی توان گفت ۲ .

اتفاقاً آقای ژیلبر لازار در کتاب جامع و دقیقی که درباره کهن ترین آثار نثر فارسی نوشته اند نیز فصلی درباره این نوع استعمال دارند و شواهد متعدد از نسخه های تاریخ طبری و قصص الانبیا و ترجمه زیچ کوشیار نقل کرده اند :

« چون موسی به تابوت اندر نهدان و به آب انداختند . ( تاریخ طبری نسخه خطی کتابخانه مرحوم بهار ۱۲۶۱ ) ۳

باید یاد آور شد که این شکل خاص سوم شخص جمع در ماضی مطلق است و گویا روی حساب خاصی و قاعده ای بوده است و گرنه چرا مثلاً « می بینند » را به صورت « می بینن » استعمال نکرده اند و اگر اشتباه کاتب می بود می بایست در مضارع هم روی دهد چرا که در تلفظ هر دو یکسان اند .

در اینجا یاد آوری يك نکته دیگر درباره همین موضوع لازم است و آن اینکه در ترجمه اولم تك یا تیکم آمده : آیا نمی آمدن به شما . ص ۸۸ لسان التنزیل . و ایشان به نمی آمد تصحیح کرده اند . بر فرض که در آن عبارت تصرفی لازم باشد باید به صورت نمی آمدند اصلاح شود زیرا فاعل که رسل است جمع است اگر چه راهی هم برای صحت آن می توان در نظر گرفت . در مواردی در شکل کلمات تصرف کرده اند و با توجه اینکه يك کلمه چندین مرتبه به يك شکل در این کتاب آمده بعید به نظر می رسد که غلط

۱- طبقات الصوفیه ، امالی خواجه عبدالله انصاری ؛ به تصحیح عبدالحی حبیبی ۱۳۴۱

۲- همان کتاب ص ۶۷۵

۳- کهن ترین آثار نثر فارسی - ژیلبر لازار - چاپ پاریس ۱۹۶۳ ص ۳-۱۶۲ ؛ توجه به بحث

آقای لازار را از دوست دانشمند آقای دکتر هرمز میلانیان سپاسگزارم .

باشد . خوب بود از این اصلاح و تصرف چشم‌پوشی می‌کردند . مثلاً در این کتاب چندین مورد گریویدن و مشتقات آن به صورت گریودگان در صفحات ۲۴ و ۶۲ و ۱۷۲ و گریوندگان و ص ۱۷۷ ناگریویده و . . . به کار رفته که بسیاری این گونه استعمال نشان می‌دهد که غلط نیست و ممکن است لهجه‌ای از تلفظ این کلمه در آن روزگار باشد اگر چه فرهنگها ضبط نکرده باشند . یا استعمال پیشین به جای پیشی ص ۳۲ و ص ۷۵ و ص ۹۶ و ص ۹۹ در پیشین گرفتن که نمونه‌اش را در همین مقوله آشتین به جای آشتی داریم<sup>۱</sup> اگر چه به ظاهر خلاف قاعده می‌نماید و باید به صورت مصدری باشد که در پهلوی «ایه» بوده است . همچنین است کلمه شادرون که به شادروان اصلاح شده ص ۲۱ و نیز شبنگاه که به شبانگاه تصحیح شده و حال آنکه این نوع استعمال و کتابت رایج بوده است . یعنی همان طور که تلفظ می‌شده است به همان گونه هم می‌نوشته‌اند . مثلاً در تفسیر تربت جام آمده : هر روز بامداد و شبنگاه بیش مالک آمدی<sup>۲</sup> و در مقدمه‌الادب زمخشری و امانده را به صورت و امانده می‌بینیم<sup>۳</sup> و اگر تغییراتی از این دست لازم بود چرا کلمه خورد را که در کتاب مکرر با و آمده به صورت رایج آن که خرد است اصلاح نکرده‌اند صفحات ۳۹ و ۶۸ و ۱۳۷ و ... فقط در ۲۰۹ خرد آمده است . همچنین خورسندی در ص ۱۴۷ و ...

در کلمه «شتوه» که ایشان به «ستوه» اصلاح کرده‌اند احتمال این هست که متن صحیح باشد ، زیرا سین و شین در موارد بسیاری به یکدیگر تبدیل شده‌اند : در شبش و شبش و کشتی و کستی<sup>۴</sup> و گسسته و گسسته و نشناس و سناس<sup>۵</sup> و ماشوره و ماسوره و فراشتو و فراستو<sup>۶</sup>

اما در مواردی هم حاجت به اصلاح بوده است . مثلاً در ترجمه «اسفل سافلین» : فروتر فرودادن ص ۱۴ غلط است ، باید فروتر فرودان باشد و ایشان در فهرست لغات هم به همین صورت آورده‌اند و از این روی تصور غلط مطبعی نمی‌رود . در ص ۵۷ الخون والخیانه والخائنه شاید کلمه آخری خانه باشد که مصدر است و گرنه خائنه اسم فاعل است اگر چه در معنی مصدری استعمال شده ، و مفسران

۱- کلبله و دمنه نصرالله منشی ، به تصحیح استاد مجتبی مینوی ص ۲۱۶

۲- یوسف وزلیخا از تفسیر تربت جام زیر نظر دکتر پرویز خانلری و دکتر ذبیح‌الله صفا استادان دانشکده ادبیات در مجموعه شاهکارهای ادبیات فارسی ص ۲۴ چاپ چهارم ۱۳۴۳

۳- مقدمه‌الادب زمخشری ، ص ۲۴۹

۴- الابنیه عن حقایق الادویه ؛ ابومنصور موفق بن علی هروی ؛ چاپ زلیگمان در صفحات

۲۶۶ و ۱۲۹ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱

۵- تاریخ سیستان به تصحیح شادروان استاد ملک‌الشعراى بهار مقدمه ، ص کج

۶- مقدمه‌الادب زمخشری ج ۱ ص ۲۸۸ و ص ۴۷۱

برسر آن اختلاف دارند<sup>۱</sup>. درس ۶۵ «انظرونا» به «بیاید مارا» ترجمه شده که باید «بیاید مارا» باشد چنانکه در تفسیر کشف الاسرار به «درنگ کنید ما را» ترجمه شده است<sup>۲</sup>. در ترجمه کریمه «واخفض لهما جناح الذل من الرحمة... آمده: و فروداروپست دار از بهرایشان پروبال خواری و نرمساری را یعنی متواضع و نرمسار باش بامادر و پدر ص ۱۴۱ که شاید نرمساری و نرمسار صحیح باشد، زیرا نرمساری متعدی است و چندان مناسب نیست بخصوص که در کتب دیگر هم شواهدش موجود است، از جمله در معارف بهاء ولد آمده: چنان نرمساری میاش که در میان آبیگینه روی چون مایع<sup>۳</sup>. و این ترکیب زیبایی است از مقوله شرمساری و خرمساری در عبارت خواجه عبدالله انصاری که گوید: «نیکی را نیکی خرمساری است و نیکی را بدی شرمساری است و بدی را بدی سگساری و بدی را نیکی خاکساری»<sup>۴</sup>.

در ترجمه «تراضیتم» به هم رضا دارید غلط است و باید رضا دادید باشد چرا که فعل ماضی است و بخصوص در دنباله اش آمده: یعنی به خشنودی یکدیگر کردید. در بعضی موارد افزوده های مصحح ضروری به نظر نمی آید. از جمله در ص ۷۴ «بره مند شدن و در کار [ی] افتادن که از او نتوان بیرون آمدن» افزودن «ی» در «کاری» لازم نیست، زیرا به تلفظ آن روزگار کسره «را» خود جانشین همین «ی» بوده است و در همین کتاب شواهد بسیاری دارد. از جمله درس ۱۳۴: جوانان بودند (جوانانی بودند) و درس ۱۸۰ «بدداستان است داستان این گروه» (بدداستانی است) و این خصوصیت در لهجه های خراسان مثلاً تربت حیدریه (کدکن) هنوز باقی است و یک شاعر در زبان محلی تربت حیدری درباره درخت نازو گوید: وخت که اوا ورشخ و بالئش مز نه نج قندیل بلوره مکی از چخت دلنگو<sup>۵</sup> که وخت (وقت به کسر آخر) به جای وقتی به کار رفته است.

درس ۱۳۹ دراز به دراز [نا] تصحیح شده در این عبارت: شکافته شدن دیوار از دراز، که همان متن گویا درست است و نظیر این استعمال در مورد دیدار به جای دیداری در الاینیه آمده است «و این دو قوت اندر پوستش دیدار تر است» و در تفسیر طبری شیر خوار به جای شیر خواری آمده است: «به وقت شیر خوار به سخن آمدند»<sup>۶</sup>

۱- تفسیر ابوالفتح رازی چاپ تهران ۱۳۲۳ ج ۲ ص ۱۲۱

۲- کشف الاسرار میدی ج ۹ ص ۴۷۴

۳- معارف بهاء ولد ص ۹۳ ج ۴

۴- رسائل خواجه عبدالله انصاری؛ چاپ تابنده گنابادی تهران ۱۳۱۹ ص ۱۶۹

۵- شعر از محمد قهرمان - مجله هیرمند شماره اول سال اول.

۶- الاینیه عن حقایق الادویه ص ۳۸

۷- ترجمه تفسیر طبری ص ۷۷۷ و نیز دیده شود: میگسار به جای میگساری در شعر فردوسی

مکرر؛ در کتاب اسم مصدر و حاصل مصدر از استاد دکتر معین ص ۹۲ چاپ زوار ۱۳۳۲



درص ۲۰۱ در ترجمه «ها انتم اولاء» آمده : «اینك شما آئید» و تبدیل کردن به آ نائید غیر لازم به نظر می آید زیرا این استعمال از خصایص سبك این دوره است . مثلاً در ترجمه تفسیر طبری آمده است : شما ئید آنك ، و در جای دیگر همان کتاب هم این استعمال وجود داشته و آقای یغمائی هم این تصرف را کرده اند در صفحه ۶۴ ج اول ترجمه تفسیر طبری آمده : «بگردانیدند آنك را» و ایشان به آنك تصحیح کرده اند ، گویا استعمال زیاد این کلمه باعث شده که در جلد های بعدی تصرف نکنند چنانکه در مثال قبلی که از ج ۲ بود دیدیم . اگر چه يك بار هم «آ نائید» در لسان-الثنزیل به کار رفته است ص ۲۰۸ ، همچنین در تذکرة الاولیاء عطار آمده است : يك قسم آنند که هر گز سؤال نکنند ، و این استعمال در شعر سعدی هم دیده می شود . نکاتی که یاد کردیم هر گز از اهمیت کار آقای دکتر محقق نمی کاهد بخصوص که ایشان با فروتنی علمی خویش در مقدمه یاد آور شده اند که کتاب خالی از اشتباه و عاری از سهو نیست .

توفیق مصحح دانشمند را آرزو مندیم .



— تحلیل اشعار — به کوشش دکتر مهدی محقق - [دانشگاه تهران - شماره ۹۸۷] -

ناصر خسرو و وزیر ، دو + ۳۲۶ ص ، شهریور ۱۳۴۴ - ۹۰ ریال

ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ - ۴۸۱ ه. ق .) حجت اسماعیلی جزیره خراسان ، از شعرای متفکر و حکیم ایران است که در ادب عربی و فارسی چیره دست بود و به علوم عقلی و نقلی عصر خویش آگاهی تمام داشت . آثار او که همه سزاوار تفحص و تحقیق از جنبه های مختلف است غالباً و مکرر به طبع رسیده است . اما دیوان اشعار او از حیث احتوای لغات و ترکیبات و امثال فارسی و نکات دستوری اهمیت جدا گانه دارد ، و علاوه بر آنکه شامل مضامین مختلف از آیات قرآن و احادیث و امثال و اشعار عرب است ، حاوی عقاید و نظریات دینی و فلسفی او نیز هست .

مصطفی مقربی

آقای دکتر مهدی محقق که سالهاست در تصحیح دیوان این شاعر و تحقیق و تحلیل مطالب مختلف آن رنج می برد ، اینك قسمت اول حاصل این زحمات و تحقیقات را در باب : آیات قرآنی ، احادیث ، لغات و امثال دیوان به بهترین صورت نشر کرده است . همه جا اصل آیات و احادیث و امثال و اشعار عرب را به دست داده ، و شعرهای حاوی مضمون هر آیت یا حدیث یا مثل را با ذکر صفحه اصل دیوان (چاپ مینوی ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷ ه. ش .) همراه آن یاد کرده است .

۱- همان کتاب ج ۲ ص ۲۲۷

۲- تذکرة الاولیاء عطار ، چاپ سوم کتابخانه مرکزی ، تهران ۱۳۳۶ جلد اول ص ۱۰۸